فصلنامه مطالعات حقوق
Journal of Legal Studies
شماره سی و یکم. بهار ۱۳۹۸، صص۱۲۸-۱۱۳ Vol 3. No 31. 2019, p 113-128
شماره شاپا (۲۵۳۸-۶۳۹۵) ISSN: (2538-6395)

بررسی جلوه‌های عدالت ترمیمی در حقوق کیفری شکلی

بهاره قبادی بیگوند
گروه حقوق، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، کنگاور، ایران

چکیده

یکی از ارکان اساسی عدالت ترمیمی، فرایند ترمیمی است. اشکال این فرایند، همانطور که در اعلامیه‌ی اصول اساسی استفاده از برنامه‌های عدالت ترمیمی در قلمرو کیفری ذکر شده است؛ شامل میانجیگری، صلح و ساز، نشست‌ها و محافل تعیین مجازات می‌گردد. با مراجعه به حقوق کیفری شکلی ایران، مشاهده می‌شود که برخی از اشکال فرایند ترمیمی از جمله محافل تعیین مجازات در این نظام وجود ندارد و مصادیق موجود را می‌توان به نوعی میانجی‌گری به معنای عام کلمه، نام نهاد. میانجی‌گری را می‌توان به دو لحاظ مورد تقسیم بندی قرار داد. نخست، به لحاظ مراحل فرایند کیفری و دیگری به لحاظ شیوه‌های آن. قانون‌گذار کیفری پس از حدودا ۴۷ سال که از پذیرش برنامه‌های میانجی‌گری در کشورهای غربی می‌گذرد با تصویب قانون جدید آیین دادرسی کیفری گامی بزرگ در جهت پذیرش میانجی گری برداشت. ناکارایی مجازات های معین در نظام عدالت کیفری سبب شد راهکارهایی جایگزین جهت حل و فصل دعاوی ارائه گردیده است. از جمله این راهکارها، میانجی‌گری و حل‌وفصل دعاوی از، طریق مذاکره و صلح و سازش می‌باشد که این امر به تازگی در ماده۸۲ قانون جدید آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲مورد پذیرش قرار گرفته است، و عملا از سیاست مشارکت جامعه مدنی جهت حل‌وفصل اختلافات کیفری، تحت نظارت دستگاه قضایی بهره گرفته است. این مقاله با هدف تعیین جلوه‌های عدالت ترمیمی در حقوق کیفری شکلی به صورت توصیفی تحلیلی و با استفاده از روش کتابخانه‌ایی به رشته تحریر درآمده است.

واژه‌های کلیدی: عدالت ترمیمی، حقوق کیفری شکلی، صلح و سازش، میانجیگری.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

مقدمه

راهبرد عدالت ترمیمی که به دنبال شناسایی نقش بزه‌دیده در فرآیند پاسخ‌دهی به بزه کاری است، در این زمانه به صورت جدی مورد توجه سیاست‌گذاران جنایی قرار گرفته است. چنان که؛ در پرتو این توجه شماری از انواع پاسخ‌های سامانه عدالت کیفری با ماهیت ترمیمی/ جبران‌کننده پیش‌بینی می‌شوند. در واقع تحت تأثیر این راهبرد، واکنش‌های ترمیمی هم در کنار سایر ضمانت اجراها وارد پهنه عدالت کیفری شده‌اند تا بر این اساس کارگزاران عدالت کیفری مناسبت از هر یک از آنها برای پاسخدهی به بزهکاری استفاده کنند. بهره‌گیری از پاسخ‌های ترمیمی در عرصه آیین دادرسی کیفری انکارناپذیر شده است. به هر رو، وضعیت ویژه و مصلحت‌های این دسته از متهمان تصمیم‌گیران سیاست جنایی را بر آن داشته است تا این نوع پاسخ‌ها که بر روا داری کیفری استوار می‌باشد، را تا آنجا که امکان‌پذیر است، به رسمیت بشناسند. در پهنه سیاست جنایی ایران نیز جلوه‌هایی از این توجه خصوصاً در دهه گذشته مشاهده می‌شود. که در این مقاله تلاش شده است که این جلوه‌ها را مورد بررسی و مدائقه قرار می‌گیرد.

۱- عدالت ترمیمی

از آنجا که شناخت دقیق جلوه‌های عدالت ترمیمی در حقوق کیفری شکلی در گرو آشنایی نسبی با پیشینه و مفهوم عدالت ترمیمی است، لذا در این قسمت به بررسی تاریخچه و مفهوم عدالت ترمیمی می‌پردازیم.

۱-۱ تاریخچهٔ عدالت ترمیمی

در رابطه با پیشینهٔ عدالت ترمیمی، دو دیدگاه کلّی وجود دارد. برخی از محقّقان، تاریخچهٔ عدالت ترمیمی را به قدمت تاریخ زندگی بشر می‌دانند. برای نمونه، جان برایث ویت، عدالت ترمیمی را به عنوان الگوی برجستهٔ عدالت جنایی در سراسر تاریخ بشر و برای همهٔ مردم جهان مطرح می‌نماید. (بریث ویت، ۱۳۸۵ : ۵۲۷ و ۵۲۸). استدلال این دسته از محقّقان این است که در طول تاریخ زندگی بشر سنّت‌های ترمیمی اجراء می‌شدند و حلّ و فصل اختلاف از طریق برنامه‌های قومی و قبیله‌ای که منتهی به سازش و مصالحه می‌گردید، انجام می‌شد. در همین رابطه، المار ویت کمپ مدعی است که خونخواهی به ندرت در میان جوامع اسکیمویی حتّی در موارد قتل عمد صورت می‌گرفت و این موضوع ناشی از قابلیت این جوامع برای حلّ‌وفصل اختلافات بود. به نظر ایشان ابداع عبارت «ترمیم و جبران» توسط آلبرت اگلاش مطابق با عرف‌ها و سنّت‌های جوامع اسکیمویی بود. ایشان تاریخچهٔ عدالت ترمیمی را از زمان تشکیل اجتماعات انسانی قلمداد می‌نماید. (Weitekamp, 1991:. 81). ایرادی که بر این دیدگاه وارد است این است که گرچه برنامه‌های ترمیمی در جوامع بومی وجود داشته است، ولی رویکرد سزادهی و انتقام‌جویانه به طور گسترده‌ای مورد استفادهٔ این عطف سابقهٔ عدالت ترمیمی در مفهوم نوین به تاریخ تشکیل اجتماعات «جوامع بود. بنابراین انسانی اغراق‌آمیز بوده و ناشی از مطالعهٔ سطحی‌نگرانهٔ مردم‌شناسی

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

و استفادهٔ گزینشی از مثال‌های تاریخی است» . (Sylvester, 1996: 12) مثال‌های تاریخی ترمیم و حلّ‌وفصل اختلافات از طریق گفتگو، حاکی از تاریخچهٔ عدالت ترمیمی نیست. هدف محقّقینی که سابقهٔ این نظریه را به قدمت تاریخ زندگی بشر و تشکیل اجتماعات انسانی می‌دانند، این است که به رویکردهای این پارادایم جدید مشروعیت بخشند تا ترویج برنامه‌های عدالت ترمیمی و سیاست‌گذاری ایده‌های این نظریه تسهیل یابد. عدالت ترمیمی به عنوان یک رویکرد نوین در عدالت کیفری در دههٔ ۱۹۷۰ میلادی ظهور کرد. اولین کسانی که از این اصطلاح استفاده کردند آلبرت اگلاش و آربارنت بودند. اگلاش که از او تحت عنوان واضع اصطلاح عدالت ترمیمی یاد می‌شود، در سال ۱۹۷۷ در مقاله‌ای تحت عنوان «استرداد خلّاق» بر ضرورت توجه به عدالت ترمیمی تأکید کرد (غلامی، ۱۳۸۵، ص ۷). «آر. بارنت» در همین سال در آمریکا تحت عنوان مقاله‌ای به نام «ترمیم: پارادایم نوین عدالت کیفری»[1] در نشریه‌ای به نام «Ethics»، عدالت ترمیمی را تشریح و تبیین نمود. در همین سال «نیل کریستی»[2] نروژی با انتشار مقاله ای تحت عنوان «اختلاف‌ها به عنوان دارایی»[3] اختلاف برخاسته از جرم را به «دارایی و مال»، بزه‌دیده و بزهکار تشبیه نمود که توسط مقامات عدالت کیفری و مقامات عمومی جامعه به سرقت رفته است و بایستی به مالک اصلی آن بازگردانده شود. در سال ۱۹۸۵ «هوارد زهر»[4] به عنوان یکی از پیشگامان اصلی ترمیمی طی یک مقاله کوتاهی تحت عنوان «عدالت ترمیمی- عدالت سزادهی»[5] مدل جامع عدالت ترمیمی را تشریح نمود. مطالعات هوارد زهر در این سال نشان داد که نمونه و نسخه فعلی عدالت کیفری که در حال حاضر ما آن را طبیعی انگاشته و منطقی می‌دانیم در حقیقت تحول عمومی نظریه‌های کلاسیک عدالت کیفری، تنها در طول دو قرن اخیر بوده است (عباسی، ۱۳۸۲، صص ۵۹-۵۸). اولین برنامه عدالت ترمیمی در قالب برنامه‌های ایجاد سازش میان بزه‌دیده با بزهکار نیز در سال ۱۹۷۴ میلادی در کانادا تحت حمایت کلیسای محلی منونیت[6] و با استفاده از روش میانجگری و ملاقات چهره به چهره‌ی بزه‌دیده بزهکار اجراء شد (غلامی، ۱۳۸۵، ص ۷۲) که هم‌اکنون با توجه به استقبال گسترده از برنامه‌های عدالت ترمیمی در اروپا، آمریکا، کانادا، نیوزیلند و استرالیا، این رویکرد در حال جهانی شدن است.

۲-۱ مفهوم عدالت ترمیمی

محققین و جرم شناسان از عدالت ترمیمی تعاریف متعددی را ارائه نموده‌اند. با این وجود، تا کنون تعریف جامع و مانعی از این مفهوم ارائه نشده و هیچ اتفاق نظری در خصوص تعریف آن وجود ندارد. هوارد زهر با تأکید بر کارکرد عدالت ترمیمی آن را این گونه تعریف می‌کند: «عدالت ترمیمی فرایندی است برای

1- Restoration a new paradigm of criminal justice
2- Nils Christie
3- Conflicts as property
4- Howard Zahr
5- Retributive Justice- Restorative Justice
6- Mennonite

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

درگیر نمودن کسانی که سهمی در یک جرم خاص دارند- تا آنجا که امکان‌پذیر است تا به طریق جمعی نسبت به تعیین و توجه به صدمات و زیان‌ها و تعهدات جهت التیام و بهبود بخشیدن و راست گردانیدن امور به اندازه‌ای که امکان‌پذیر است، اقدام نمایند» (غلامی، ۱۳۸۵: ۸). مارتین رایت[1] انگلیسی نیز عدالت ترمیمی را این گونه تعریف می‌کند: «عدالت ترمیمی عدالتی است که تلاش می‌کند که بین منافع بزه دیده و جامعه و نیاز به بازپذیری اجتماعی بزهکار توازن و تعادل ایجاد نماید و می‌کوشد که ترمیم و بهبود وضعیت بزه‌دیده را تا حد امکان عملی ساخته و در این مسیر تمام اشخاصی را که به نحوی در حادثه مجرمانه نفعی دارند، (مانند بزه دیده، بزهکار و وابستگان آنها و نمایندگان جامعه و مقامات عدالت کیفری) به مشارکت فعال و سازنده برای ایجاد چنین توازنی فرا می خواند» (عباسی، ۱۳۸۲: ۵۷). از نظر هلن بوئن[2] «عدالت ترمیمی بزه را نوعی تخطی نسبت به مردم و روابط میان آنها می‌داند. این فرایند تعهداتی را به وجود می آورد تا از آن طریق مسائل سامان یابند. عدالت ترمیمی، بزه‌دیده، بزهکار و جامعه را درگیر جستجویی در جهت یافتن راهکارهایی برای کمک به ترمیم، آشتی و ایجاد اطمینان‌خاطر می‌نماید» (شیری، ۱۳۸۵: ۲۲۹). یکی از تعاریفی که در عین اختصار، واجد خصائص و اهداف عدالت ترمیمی می‌باشد، تعریفی است که تونی مارشال[3] ارائه نموده است. از نظر وی، «عدالت ترمیمی فرایندی است که در آن کلیه کسانی که در خصوص یک جرم خاص سهمی دارند گرد هم می‌آیند تا به طور جمعی درباره چگونگی برخورد با آثار و نتایج جرم و مشکلات ناشی از آن برای آینده تصمیم گرفته، راه‌حلی یابند» (غلامی، ۱۳۸۵: ۹).

با دقت در تعریف فوق می‌توان به پنج ویژگی کلیدی منتج از آن به شرح ذیل اشاره نمود:

۱) عدالت ترمیمی دعوتی است به مشارکت کامل و اتفاق نظر و اجماع: این امر بدان معناست که بزه‌دیدگان و بزهکاران اصولاً درگیر موضوع می‌شوند. با وجود این، کسان دیگری که احساس می‌کنند منافع آنها نیز تحت تأثیر واقعه‌ی مجرمانه قرار گرفته است (به عنوان مثال همسایگانی که به طور غیرمستقیم تحت تأثیر جرم قرار گرفته اند) نیز می‌توانند مشارکت نمایند. دعوت به مشارکت با تاکید بر منافع و فواید حاصل از دخالت و درگیری، داوطلبانه است.

۲) عدالت ترمیمی در جستجوی آن است که انچه را که نقض شده است، بهبود بخشد: پرسش محوری در هر فرایند عدالت ترمیمی این است که بزه‌دیده به چه چیزی نیازمند است تا بهبود یابد و خود را بازیافته، احساسا ارامش و امنیت محدد نماید. ممکن است بزه‌دیدگان نیازمند اطلاعاتی باشند. انان ممکن است نیازمند آن باشند که سریعاً خشم خود را نسبت به کسی که به انان ضرر و زیانی وارد کرده است ابراز نمایند. آنان ممکن است نیازمند جبران و ترمیم زیان وارده باشند. بزهکاران نیز ممکن است

1- Martin Wright
2- Helen Bowen
3- Tony Marshall

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

بخواهند جهت بهبود شرایط اقدام کنند. آنان می‌خواهند از احساس گناه و ترس رهایی یابند و برای ترمیم و بازسازگاری آنچه در نتیجه‌ی جرم از بین رفته است، نیازمند فرصتی می‌باشند.

۳) عدالت ترمیمی در جستجوی ایجاد احساس پاسخگویی کامل و مستقیم است: بزهکاران باید با کسانی که به انان ضرری وارد کرده‌اند، روبه رو گردند و ملاحظه نمایند که اقدامات آنان چگونه منجر به ضرر و زیان دیگری شده است. انان باید در مورد رفتار خود توضیح دهند تا بزه دیده و جامعه بتوانند آن را درک کنند. بزهکاران باید گام هایی را در جهت ترمیم زیان‌های ناشی از جرم بردارند.

٤) عدالت ترمیمی در جستجوی بازگرداندن وحدت و هماهنگی به آن چیزی است که در نتیجه‌ی جرم گسسته شده است: جرم موجب ایجاد نوعی تقسیم‌بندی و انشقاق میان مردم (تقسیم افراد به بزهکار و بزه دیده) و نیز نوعی گسستگی در جامعه ی محلی است. این انشقاق یکی از مهم ترین زیان های ناشی از ارتکاب جرم است. فرایندهای ترمیمی اقداماتی برای ایجاد آرامش و توافق میان بزهکار و بزه دیده و بازگرداندن هردوی انها به جامعه است. رویکرد ترمیمی معتقد است که نقش‌های بزه دیده و بزهکار باید موقتی باشد نه دایم. هرکدام از آنها باید به آینده‌ای که از گذشته‌ای توأم با خاطره جرم رهاست، رهنمون گردند و بیش از آن در چنبره‌ی جرمی که مرتکب شده (مجرم) یا متحمل شده است (بزه دیده) نباشند.

۵) عدالت ترمیمی ددر جستجوی تقویت جامعه محلی جهت پیشگیری از زیان جرم در آینده است: جرم موجب ایجاد ضرر و زیان است. اما علاوه بر این، جرم اشکارکننده ی شرایط ناعادلانه‌ی قبل از وقوع آن نیز هست. این وضعیت می‌تواند به ایجاد کشمکش و درگیری طولانی میان بزهکار و بزه دیده منجر شود. به گونه‌ای که در بروز رفتار مجرمانه نیز نمود یافته است. این شرایط ممکن است ناشی از یک وضعیت ساختاری، در قالب نابرابری اقتصادی یا نژادی باشد. این امر گرچه برای بزهکاری عذری جهت توجیه ارتکاب جرم نیست، اما باید برای تقویت جامعه و در نتیجه ایجاد امنیت بیشتر در آن مورد توجه قرار گیرد (غلامی، در؛ نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۷: ۷۲۵-۷۲۴؛ و غلامی، ۱۳۸۵: ۱۱-۹).

۲- فرایند های عدالت ترمیمی در قوانین و مقررات کیفری شکلی

یکی از ارکان اساسی عدالت ترمیمی، فرایند ترمیمی است. اشکال این فرایند، همانطور که در اعلامیه‌ی اصول اساسی استفاده از برنامه‌های عدالت ترمیمی در قلمرو کیفری ذکر شده است؛ شامل میانجی‌گری، صلح و ساز، نشست‌ها و محافل تعیین مجازات می‌گردد. با مراجعه به حقوق کیفری ایران، مشاهده می‌شود که برخی از اشکال فرایند ترمیمی از جمله محافل تعیین مجازات در این نظام وجود ندارد و مصادیق موجود را می توان به نوعی میانجی گری به معنای عام کلمه، نام نهاد. در این قسمت جلوه‌های میانجی‌گری توسط خود دادسرا با توجه به مقررات شکلی در قسمت اول و نهاد های مورد نظر دادسرا در جهت اعمال

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

میانجی‌گری در مقررات شکلی درحقوق کیفری ایران را در قسمت دوم مورد بررسی قرار می‌دهیم. با این توضیح که برخی از مقرراتی که ذکر می‌شوند، ناظر به خود میانجی‌گری است و برخی دیگر ناظر به مواردی است که می‌تواند، ظرفیتی برای اعمال میانج‌گری به حساب آید.

۱-۲ میانجی‌گری کیفری توسط نهاد دادسرا

به دلیل وجود بن مایه‌های قومی میانجی‌گری در آداب و رسوم ایرانیان و وجود علقه‌های قومی و قبیلگی و تاثیر شیوه‌های کدخدا منشانه در حل‌وفصل اختلافات، میانجی‌گری همواره مورد توجه قانون‌گذار ما بوده و سعی بر آن بوده است تا قالب‌های درون نظام کیفری سنتی، در برخی موارد، شکسته شود و متصدیان این نظام با در نظر گرفتن قواعد عرفی سازشگرانه و با استفاده از سنن ریش سفیدی و کدخدا منشی اختلافات میان بزه‌دیده و بزهکار را حل کنند. در طول مدت قانونگذاری کیفری به شیوه مدرن، این امر با شیوه‌های متفاوت مورد توصیه‌ی قانونگذار قرار گرفته است. از این رو برای تشریح این شیوه‌ها، روش بررسی تاریخی را در پیش می‌گیریم و آنها را به ترتیب زمان تصویب و اجرا مورد بررسی قرار می‌دهیم. با الهام از مقررات «قانون مربوط به تشکیل دادگاه های سیار» مصوب ۱۳۳۷، «قانون تشکیل دادگاه های سیار» در سال ۱۳۶۶ به تصویب رسید، که مقررات آن شباهت بسیار زیادی با مقررات قانون سابق داشت. مطابق قانون جدید، این دادگاه هم در امور مدنی صلاحیت رسیدگی داشتند و هم در امور کیفری. البته صلاحیت آنها در امور مدنی، محدود به دعاوی داخل در صلاحیت دادگاه‌های حقوقی دو و در امور کیفری، محدود به دعاوی داخل در صلاحیت دادگاه های کیفری دو بود. قانون اخیر، در امور مدنی به صراحت در ماده‌ی ۳ مقرر کرده بود: «دادگاه با توجه به اصول و قوانین موجد حق و قواعد مربوط به آیین دادرسی، باید تا حد امکان سعی کند، اختلافات طرفین را از طریق سازش حل و فصل نماید و در غیر این صورت، حکم صادر کند.» اما باتوجه به ماده‌ی ۷ می توان گفت که برقراری صلح و سازش در امور کیفری نیز مورد تاکید بوده است. این ماده مقرر می‌دارد: «دادگاه می‌تواند جهت صلح و سازش، تحقیقات و یا ابلاغ و احضار، از افراد معتمد محل و یا نهادها و دستگاه‌ها و یا شوراهای اسلامی محل، استفاده نماید.» این ماده به صراحت مشخص نمی کند که صلح و سازش مد نظر آن در امور مدنی است یا کیفری. می‌شود این گونه استنباط کرد که در هر دو مورد می‌توان به ایجاد صلح و سازش پرداخت؛ هر چند که نمی‌توان تفسیر مخالف آن را نیز با قاطعیت رد کرد. با این حال، تصریح اینکه این امر در امور کیفری نیز مجاز است، این ابهام را برطرف می کرد. به علاوه چنانچه مشاهده می‌شود، دادگاه می‌تواند علاوه بر ایجاد صلح و سازش میان طرفین، این امر را از نهادها و دستگاه های دیگر نیز مطالبه کند. در صورتی که دادگاه خود به این امر بپردازد با میانجی‌گری درون سیستمی و در صورتی که دادگاه این امر را از دستگاه‌های دیگر بخواهد، با میانجی‌گری تفویضی، مواجه هستیم.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

بعدها و پس از تصویب قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در سال ۱۳۷۳، نیاز به تصویب مقررات جدیدی در مورد آیین دادرسی کیفری احساس گردید. از این رو در سال ۱۳۷۸، قانون‌گذار، قانونی به نام «قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری» را وضع کرد که در آن مقررات عمومی آیین دادرسی کیفری مقرر شده بود و در واقع جایگزینی برای قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰ بود. با مراجعه به این قانون، جلوه‌هایی از میانجی‌گری درون سیستمی قانون سابق مشاهده می‌شود. ماده‌ی ۱۹۵ قانون مصوب ۱۳۷۸[1] همانند ماده‌ی ۲۶۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب به نقش سازشگرانه‌ی دادگاه در ایجاد صلح و سازش میان طرفین دعوا اشاره می‌کند. توضیح آنکه با توجه به تصویب قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و حذف دادسرا، تعقیب و تحقیقات مقدماتی در دادگاه انجام می‌شد. ولی به نظر می‌رسد، ماده‌ی مذکور ناظر به موردی است که مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی به ایان رسیده و دادگاه در مرحله‌ی دادرسی به سرمی‌برد. عبارت «و چنانچه موفق به برقراری صلح نشود رسیدگی و رأی مقتی صادر خواهد نمود» نیز این استنباط را تقویت می‌کند. هم اینک و با احیاء دادسراها در سیستم قضایی کشور، تکلیف مقرر در این ماده، هم برای نهاد دادسرا و هم برای دادگاه متصور است. علاوه بر ماده‌ی فوق، ماده‌ی ۱۷۷ همین قانون، نهاد جدیدی را تاسیس کرده استکه «ترک تعقیب» نام دارد. این نهاد که مشابه تاسیس سابقه دار «گذشت» است، در تبصره‌ی ۱ این ماده گنجانده شده است. مطابق این تبصره: «در صورت درخواست مدعی مبنی بر ترک محاکمه، دادگاه قرار ترک تعقیب را صادر خواهد کرد. این امر مانع از طرح شکایت مجدد نمی‌باشد.» همانطور که مشاهده می‌شود، تفاوت این تاسیس با گذشت در آن است که، مطابق قواعد کلی گذشت باید منجز باشد و به گذشت مشروط ترتیب اثر داده نمی‌شود. اما در ترک تعقیب، شاکی می‌تواند بدون آنکه حق شکایت مجدد خود را از دست بدهد، ترک محاکمه را از دادگاه خواستار شود.

این نهاد، در جرایم قابل گذشت مطرح می‌شود و در صورتی که جرم، غیرقابل گذشت باشد دادگاه به رسیدگی خود ادامه خواهد داد. آنچه مؤید این نظر است، بند ب همین ماده است که عنوان می‌کند: «در غیرموارد فوق چنانچه اصحاب دعوا حاضر باشند و درخواست مهلت نکنند و یا دادگاه استمهال را موجه تشخیص ندهد و یا در خصوص حقوق الناس، مدعی درخواست ترک محاکمه ننماید با تشکیل جلسه‌ی رسمی، مبادرت به صدور رأی می‌کند.» در ماده ۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ توجه خاصی به مسئله صلح و سازش شده است و بیان می کند در جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشت که مجازات آنها قابل تعلیق است، مقام قضایی می‌تواند به درخواست متهم و موافقت بزه‌دیده یا مدعی خصوصی و با أخذ تأمین متناسب، حداکثر دو ماه مهلت به متهم بدهد تا برای تحصیل گذشت شاکی یا جبران خسارت ناشی از جرم اقدام کند. همچنین مقام قضایی می‌تواند برای حصول سازش بین طرفین،

۱- ماده ۱۹۵: در اموری که ممکن است با صلح طرفین قضیه خاتمه پیدا کند دادگاه کوشش لازم و جهد کافی در اصلاح ذات البین به عمل می‌آورد و چنانچه موفق به برقراری صلح نشود، رسیدگی و رأی مقتضی صادر خواهد نمود.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

موضوع را با توافق آنان به شورای حل اختلاف یا شخص یا مؤسسه‌ای برای میانجی‌گری ارجاع دهد. مدت میانجی‌گری بیش از سه ماه نیست. مهلت‌های مذکور در این ماده در صورت اقتضاء فقط برای یک‌بار و به میزان مذکور قابل تمدید است. اگر شاکی گذشت کند و موضوع از جرایم قابل گذشت باشد، تعقیب موقوف می‌شود. در سایر موارد، اگر شاکی گذشت کند یا خسارت او جبران شود و یا راجع به پرداخت آن توافق حاصل شود و متهم فاقد سابقه محکومیت مؤثر کیفری باشد، مقام قضایی می‌تواند پس از أخذ موافقت متهم، تعقیب وی را از شش ماه تا دو سال معلق کند. در این‌صورت، مقام قضایی متهم را با رعایت تبصره‌های ماده (۸۱) این قانون حسب مورد، مکلف به اجرای برخی دستورهای موضوع ماده مذکور می‌کند. همچنین در صورت عدم اجرای تعهدات مورد توافق از سوی متهم بدون عذر موجه، بنا به درخواست شاکی یا مدعی خصوصی، قرار تعلیق تعقیب را لغو و تعقیب را ادامه می‌دهد. بازپرس می‌تواند تعلیق تعقیب یا ارجاع به میانجیگری را از دادستان تقاضا نماید. در ماده ۱۹۲ همان قانون بیان گردیده است تحقیق از شاکی و متهم غیرعلنی و انفرادی است مگر در جرایم قابل گذشت که به آنها در دادسرا حتی‌الامکان به‌صورت ترافعی رسیدگی می‌شود و بازپرس مکلف است در صورت امکان، سعی در ایجاد صلح و سازش و یا ارجاع امر به میانجی‌گری نماید. در همین راستا می‌توان عنوان کرد که یکی از ظرفیت‌های مناسب برای اعمال میانجی‌گری کیفری، موقعیتی است که ماده فوق الذکر برای قاضی فراهم می‌آورد. بدین معنا که قاضی می‌تواند با مطمئن ساختن بزه دیده از این که حقوق او با ترک تعقیب از بین نمی‌رود؛ او را وارد فرایند میانجی‌گری کند و به حل و فصل مسالمت آمیز اختلاف بپردازد. این اقدام می‌تواند علاوه بر آنکه صلح و سازش میان طرفین را به دنبال داشته باشد، باعث کوتاه و آسان شدن فرایند طولانی و پرهزینه‌ی عدالت کیفری سنتی گردد. از این رو اگر قضات بتوانند با آگاهی، از این ظرفیت ترمیمی استفاده کنند، از تراکم پرونده‌ها جلوگیری شده و علاوه بر آن حقوق بزه‌دیده نیز به خوبی حفظ می‌شود. بدیهی است که تلاش برای ایجاد صلح و سازش میان طرفین و ایجاد زمینه برای ترک دعوا از سوی شاکی، می‌تواند توسط افرادی خارج از نظام قایی صورت گیرد که در این صورت ما با میانجی‌گری تفویی روبه رو هستیم.

قبلا نیز عنوان گردید که میانجی‌گری می‌تواند هم در مرحله تحقیقات، هم مرحله رسیدگی و هم اجرای حکم به عمل آید و این ماده می‌تواند زمینه ساز نوعی میانجی‌گری کیفری در مرحله‌ی اجرای حکم باشد. نکته‌ی دیگری که در این ماده وجود دارد آن است که این نوع میانجی گری در جرایم غیرقابل گذشت پیش‌بینی شده است. بنابراین می بینیم که علاوه بر جرایم قابل گذشت که عموماً مجرا و محل اعمال عدالت ترمیمی است، در جرایم غیرقابل گذشت و حتی در مرحله‌ی اجرای اجرای حکم نیز می‌توانیم از سازوکارهای ترمیمی استفاده کنیم. مطلب دیگری که در زمینه‌ی میانجی‌گری توسط نهاد دادسرا بعد از انقلاب قابل طرح و بررسی است؛ بخشنامه‌های رییس قوه‌ی قضاییه می‌باشد. در سال‌های اخیر، برخی از این بخشنامه‌ها توانسته‌اند ظرفیت‌هایی را برای اعمال برنامه‌های ترمیمی فراهم آورند. یکی از این موارد،

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

بخشنامه ای است که رییس قوه قضاییه در راستای سیاست حبس زدایی و کاهش بار دادگستری‌ها، صادر کردند تا واحدهایی به نام «واحدهای صلح و سازش» در برخی از دادگستری‌ها تاسیس شوند. (معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه، ۱۳۸۲: ۸۳۳) وظیفه‌ی این واحدها، تراکم‌زدایی از کار مراجع قضایی قبل از ارجاع پرونده به شعبات دادگاه‌ها است؛ تا از این طریق سعی شود، میان طرفین جرم صلح و سازش برقرار گردد. هر چند صدور این بخشنامه ها، باتوجه به آموزه های عدالت ترمیمی نبوده؛ اما نشان‌دهنده‌ی آن است که قوانین فعلی و توسل صرف به قواعد نظام کیفری سنتی نمی‌تواند در حل معضل جرم در جامعه کافی باشد. از این رو در عمل، ضرورت استفاده از قواعد عدالت ملایم که نام دیگر عدالت ترمیمی است، برای مجریان و متصدیان دستگاه قایی ثابت شده و صدور چنین بخشنامه‌هایی خود حاکی از این مطلب است. بعلاوه، پس از تصویب «قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب» در ۲۸ مهرماه ۱۳۸۱ که به قانون احیای دادسرا مشهور گردید؛ و تصویب آیین‌نامه‌ی اصلاحی آن، توسط رییس قوه‌ی قضاییه در ۹ بهمن همان سال، یکی از مواد این آیین‌نامه که نسبت به آیین‌نامه‌ی قبلی، جنبه ی نوآوری دارد، به تاسیس «واحدهای ارشاد و معاضدت قضایی و صلح و سازش» اختصاص یافت.[1] در واقع این آیین‌نامه در راستای بخشنامه‌ی سابق الذکر به تصویب رسیده است و این واحدها علاوه بر ایجاد صلح و سازش که به نوعی میانجی‌گری توسط مراجع قضایی است، وظیفه ی ارشاد و معاضدت قضایی مراجعان را نیز برعهده دارند. این واحدها می‌توانند با ارائه خدمات حقوقی به طرفین یک جرم، آنها را از فرایند کیفری مطلع سازند و با تشویق آنها به صلح و سازش، هم از تراکم کار دادگاه‌ها بکاهند و هم رابطه‌ی آسیب‌دیده‌ی میان طرفین را به حالت قبل از جرم بازگردانند؛ هدفی که فرآیند کیفری سنتی با ابزارهای بازدارنده و اصلاحی خود، نمی‌تواند به آن نائل گردد.

۲-۲ میانجی‌گری کیفری خارج از نظام عدالت کیفری سنتی

این نوع از میانجی‌گری هم می‌تواند قبل از ورود پرونده به سیستم نظام عدالت کیفری صورت پذیرد و اصولا مانع از ورود پرونده به چرخه دادرسی رسمی شود و هم در زمان رسیدگی به پرونده در مرجع قضایی و هم زمان صدور حکم، با تفویض اختیار از سوی مرجع رسمی دادگستری و اینک جلوه‌های آن در حقوق کیفری شکلی ایران مورد بررسی قرار میدهیم.

قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در ۱۵ تیرماه ۱۳۷۳ با توجه به دیدگاه‌های رییس قوه قضاییه‌ی وقت، به تصویب رسید و مخالفت بسیاری از حقوقدانان و متخصصان حرفه‌های قضایی را به همراه داشت. یکی از دلایل مهم مخالفان این قانون، حذف داسرا از تشکیلات دادگستری بود. با این حال این قانون یک نوآوری را به همراه داشت که می‌توان آن را از منظر عدالت ترمیمی مورد بررسی قرار داد. ماده‌ی ۶ این

۱- ماده ۴۲: در صورت لزوم هر حوزه قضایی واحدهای ارشاد و معاضدت قضایی و صلح و سازش زیر نظر رییس حوزه قضایی یا دادستان جهت ارشاد و راهنمایی مراجعین و انجام صلح و سازش با تعداد لازم قاضی کارشناس و کارمند تشکیل می‌شود.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

قانون عنوان می‌دارد: «طرفین دعوا در صورت توافق می توانند برای احقاق حق و فصل خصومت، به قاضی تحکیم مراجعه نمایند.» این ماده ی قانونی از عبارت «فصل خصومت» استفاده کرده؛ همان عبارتی که در بند ۱ اصل ۱۵۶ قانون اساسی مورد استفاده قرار گرفته است. عبارتی که در خصوص مراد از آن و اینکه آیا فقط شامل دعاوی مدنی می‌شود یا اختلافات کیفری را نیز شامل می‌شود، اختلاف نظر وجود دارد. لازم به ذکر است که در پیش‌نویس این ماده، یک تبصره وجود داشته است که در آن، شرایط، صلاحیت انتخاب و تایید قضات تحکیم را مطابق آیین‌نامه‌ای می‌دانست که توسط قوه‌ی قضاییه به تصویب می‌رسید؛ ولی این تبصره پس از ایراد شورای نگهبان حذف شد و تاکنون این نهاد در ابهام باقیمانده است. (محمدزاده اصل، ۱۳۷۹: ۱۳۲) در این باره اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضاییه نظریه‌ای صادر نموده که مقرر می‌دارد: «در مورد مراجعه‌ی طرفین به قاضی تحکیم، موضوع ماده‌ی ۶ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مقررات باب ۸ قانون آیین دادرسی مدنی مربوط به داوری حاکم است.» (شهری، ۱۳۷۷: ۷۵-۷۸) با این حال به لحاظ حقوقی چون این نظریه جنبه‌ی ارشادی دارد و نه امری، می توان تفسیر خلاف آن را نیز مورد پذیرش قرار داد. در هر صورت از آنجا که قاضی تحکیم فردی است که توسط طرفین برای قضاوت میان آنها انتخاب می‌شود، نمی‌توان دقیقا نقش میانجی‌گری را برای او متصور شد؛ خصوصا آنکه در حقوق مدنی و دعاوی خصوصی حکم قاضی تحکیم به عنوان داور دقیقا مانند حکم قاضی لازم‌الاجرا است. در زمان نگارش این سطور، لایحه‌ای تحت عنوان «لایحه شورای حل اختلاف و نهاد قاضی تحکیم» به مجلس شورای اسلامی جهت طی مراحل تصویب ارائه گردیده که متاسفانه بیشتر جنبه رسمی بودن قاضی تحکیم را مد نظر داشته و از توجه به سازوکارهای رسیدگی های غیررسمی، غافل مانده است. این لایحه، برای قضات تحکیم در ماده ۲۶ شرایطی را مقرر نموده که با شرایط مقرر در قانون برای قضات دادگستری تفاوتی ندارد. ضمن آنکه قاضی فوق الذکر می بایست ابلاغ قضایی از ناحیه رئیس قوه قضاییه داشته باشد که حالتی متناقض را برای این نهاد ترسیم نموده است. زیرا ابلاغ قضایی رییس قوه قضاییه با اختیار طرفین دعوا در انتخاب شخص برای فصل خصومت میان خود، چندان تناسب ندارد و آن را بیشتر به ارگان‌های حکومتی و رسمی همانند ساخته است تا نهادهای مدنی و غیردولتی. ماده ۲۹ این قانون، صلاحیت این گونه قضات را رسیدگی به امور حقوقی و جرایم قابل گذشت به استثنای حدود و قصاص ذکر نموده که البته با شروطی که برای این قضات، از حیث داشتن مدرک دانشگاهی حقوق یا تحصیلات حوزوی، مقرر نموده؛ ایرادهای وارد به قانون خانه‌های انصاف و شوراهای داوری را مرتفع نموده است. در تبصره ماده ۳۱ نیز با عباراتی گنگ و نامفهوم، رعایت اصول دادرسی عادلانه و منصفانه از سوی قاضی تحکیم را لازم دانسته است. در هر حال به نظر می‌رسد که هدف تهیه‌کنندگان لایحه‌ی فوق، نه گنجاندن اصول عدالت ترمیمی و توجه به حقوق بزه‌دیده و مشارکت جامعه‌ی محلی و. . که کاستن از بار پرونده‌های دستگاه قضایی بوده است. علاوه بر موارد فوق، قوانین دیگری نیز وجود دارند که از منظر عدالت ترمیمی قابل بررسی‌اند. در سال ۱۳۵۷ در راستای اجرای اصل ۱۰۰ قانون اساسی «به منظور پیشبرد سریع برنامه‌های اجتماعی، اقتصادی،

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

عمرانی، بهداشتی، فرهنگی، آموزشی، پرورشی و سایر امور رفاهی از طریق همکاری مردم و نظارت بر امور روستا، بخش، شهر و شهرک»، قانونی به نام «قانون تشکیلات، وظایف و انتخاب شوراهای اسلامی کشور و انتخاب شهرداران» به تصویب رسید. این قانون با مقرر کردن وظایف شوراهای اسلامی روستا، بخش، شهر و شهرک و انتخابات آنها، بدنبال توسعه مشارکت‌های سیاسی- اجتماعی شهروندان در اعمال حاکمیت بوده است. در مورد شوراهای روستا، علاوه بر وظایفی چون نظارت و پیگیری طرح‌های عمرانی و همکاری با مسولانی که در ارتباط با روستا فعالیت می‌کنند؛ وظیفه‌ی رفع اختلافات میان اهالی و حکمیت میان آنها را نیز برعهده ی این شورا قرار داده است. در واقع می‌توان گفت که قانون‌گذار با این کار بخشی از کار عدالت کیفری که عموما در انحصار دولت دانسته می‌شود را، به نمایندگان جامعه‌ی محلی که در نمونه‌ی حاضر معتمدان محل هستند، واگذار می‌کند. هدف از اعطای چنین اختیاری به شورای روستا، حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات است؛ چه این اختلافات جنبه‌ی مدنی داشته باد و چه جنبه ی کیفری. در واقع این شوراها با میانجی‌گری میان طرفین اختلاف، باعث می‌شوند تا پرونده‌ها به مراجع رسمی قضایی ارجاع داده نشوند و با استفاده از ظرفیت‌های محلی با ایجاد صلح و سازش میان طرفین، اختلالی که در نظم جامعه‌ی محلی پدید آمده است، برطرف گردد. در عمل، دیده شده است که این شوراها، مانند یک مرجع تظلم‌جویی عمل کرده و مردم اختلاف کیفری خود را حتی در جرایم شدید به این شوراها ارجاع داده‌اند و نمایندگان مردم نیز با استفاده از روش‌های کدخدا منشانه میان طرفین میانجی‌گری کرده و در نهایت آنها را به صلح و سازش رسانده اند. ماده‌ی ۷۰ قانون مذکور نیز در مقام بیان وظایف شورای اسلامی بخش، در بند «ح» خود یکی از وظایف این شورا را «حکمیت در اختلافات میان دو یا چند روستا با شوراهای اسلامی روستایی واقع در بخش با یکدیگر» عنوان کرده است.[۲]در این بند، اگرچه اختلافات میان دو یا چند روستا در ابتدای امر اختلافات غیرکیفری را به ذهن متبادر می‌کند، ولی می‌توان با قرائتی ترمیمی از این بند و مخصوصا باتوجه به ماده‌ی ۶۸ همین قانون، این اختلافات را در امور کیفری نیز متصور شد. نکته‌ی قابل توجه آن است که قانون مذکور، هنگام احصای وظایف قانونی شوراهای اسلامی شهر، به رفع اختلاف و حکمیت اشاره‌ای نکرده است و شاید این امر ناشی از این باشد که اختلافات موجود در شهر به لحاظ تعداد جمعیت و ویژگی‌های فرهنگی موجود در آن و نبودن یکپارچگی کافی در میان مردم، در این شوراها قابل حل‌وفصل نباشد. ضمن آنکه شوراهای اسلامی شهرها با وظایف متعددی سروکار داشته و اشتغال آنها به رتق و فتق امور شهری، مانع از پرداختن به مسایل دیگر می شود؛ و از این رو بوده است که قانونگذار ما این وظیفه را به شوراهای اسلامی شهر، محول نکرده است.

۱- «ماده ی ۶۸: وظایف و اختیارات شورای اسلامی روستا عبارت است از. . .

ح: تلاش برای رفع اختلافات افراد و محلات و حکمیت میان آنها.»

۲- «ماده ی ۷۰: وظایف و اختیارات شورای اسلامی بخش به شرح زیر است:

ح: حکمیت در اختلافات میان دو یا چند روستا یا شوراهای اسلامی روستایی واقع در بخش با یکدیگر در مواردی که قابل پیگیری قضایی نیست.»

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

البته می‌توان گفت که در شهرهای کوچک که به لحاظ فرهنگی به روستاها نزدیک هستند و اعضای شورا با فراغت بال بیشتری مواجه اند، این امر قابل اعمال باشد. التفات به این نکته شایان اهمیت است که فقدان معیارها و مقررات خاص درباره‌ی نوع اعمال میانجی‌گری و کمبود سواد حقوقی در میان اعضای شوراها، می‌تواند خطر بزرگی برای طرفین درگیر در یک جرم باشد. زیرا ممکن است که اصل اختیاری بودن شرکت در فرایند ترمیمی رعایت نشود و یکی از طرفین مجبور به شرکت در این فرایند شود و نتیجه‌ی حاصل از این فرایند مورد رضایت او نباشد. از این رو لازم است که قانونگذار با در نظر گرفتن یک آیین‌نامه و علاوه برآن، برگزاری دوره‌های آموزش میانجی‌گری به اعضای شوراها، این خطر را از بین ببرند. با تمام تفاصیل مذکور، میانجی‌گری میان طرفین درگیر، به تخصص‌ها و مهارت‌های ویژه‌ای نیاز داشته و توفیق در این رابطه، زمینه‌های مساعد و مختلفی را می‌طلبد و اعضای شوراهای بخش و روستا، به طور عموم فاقد این تخصص‌ها و ویژگی‌ها هستند. از سوی دیگر، این مهم تنها یکی از وظایف و نقش‌های شوراهای اسلامی فوق بوده و مسلماً آنان نمی‌توانستند به طور اثربخشی در این زمینه عمل کنند. این بود که پس از گذشت زمان و محسوس شدن ضرورت استفاده از این نهادها در ماده‌ی ۱۸۹ «قانون برنامه‌ی سوم توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران»[1]مصوب ۱۷ فروردین ۱۳۷۹، نهادی به نام شورای حل اختلاف، پیش‌بینی شد و تصویب آیین‌نامه‌ی این ماده‌ی قانونی، به هیأت وزیران و تأیید آن، به رییس قوه‌ی قضاییه واگذار گردید. نکته‌ی مهم این قانون در آن است که مشارکت مردم و سهیم شدن آنها در امور قضایی و رفع اختلافات محلی را مورد تأکید قرار می‌دهد و به آن تصریح می‌کند. ایرادی که بر این نحوه‌ی قانونگذاری وارد شده آن است که مراجع صلاحیتدار برای وضع آیین‌نامه‌ی اجرایی قوانین در قانون اساسی مشخص شده است و موکول کردن اعتبار مصوبات قوه‌ی مجریه به اخذ تأییده قبلی قوه‌ی قضاییه با اصل استقلال قوا، مندرج در اصل ۵۷ قانون اساسی، مغایر است. (خالقی، ۱۳۸۲: ۲۴۲-۲۴۴) برابر آیین‌نامه به تصویب رسیده برای ماده فوق‌الذکر، اعضای شورا سه نفر هستند، که یک نفر از آنها به انتخاب قوه‌ی قضاییه و رییس شورای حل اختلاف است. عضو دیگر نیز رئیس شورای شهر یا بخش یا روستای مربوطه است و نفر سوم، فردی از معتمدان محل است که توسط هیأتی مرکب از رییس حوزه قضایی، فرماندار، فرمانده‌ی نیروی انتظامی و امام جمعه و در صورت نبودن امام جمعه، توسط روحانی برجسته‌ی محل انتخاب می‌شود. مشاهده می‌شود که برخلاف خانه‌های انصاف و شوراهای داوری که تمامی اعضای آن، معتمدان محل بودند و توسط خود مردم انتخاب می‌شدند، اعضای شوراهای حل اختلاف، افرادی انتصابی از سوی دولت هستند و جایگاه مردمی آنها نسبت به دو نهاد سابق ضعیف‌تر است. از این رو با

۱- «ماده ی ۱۸۹: به منظور کاهش مراجعات مردم به محاکم قضایی و در راستای توسعه مشارکتهای مردمی، رفع اختلافات محلی و نیز حل‌و فصل اموری که ماهیت قضایی ندارد و یا ماهیت قضایی آن از پیچیدگی کمتری برخوردار است به شوراهای حل اختلاف واگذار می‌گردد. حدود وظایف و اختیارات این شوراها، ترکیب و نحوه اعضای آن براساس آئین‌نامه‌ای خواهد بود که به پیشنهاد وزیر دادگستری و تصویب هیئت وزیران و به تایید رئیس قوه قضائیه می رسد.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

تصویب این آیین‌نامه، نمی‌توان گفت که اهداف قانون‌گذار در توسعه‌ی مشارکت مردمی در حل اختلافات تأمین شده است. حدود صلاحیت شوراها در این آیین‌نامه، در ماده‌ی ۷ آن مقرر شده است.[۱]که یکی از آنها مذاکره برای ایجاد صلح و سازش میان طرفین در کلیه‌ی امور مدنی و همچنین جرایم مشمول بند ۳ ماده‌ی ۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب است. وظیفه‌ی دیگر شورا در امور کیفری، عبارت از مراقبت در حفظ آثار جرم و جلوگیری از فرار متهم و اعلام فوری به مراجع قضایی است که با وظایف ضابطین قضایی تطابق دارد. علاوه بر این ماده که یکی از وظایف شورا را سعی در سازش عنوان کرده است، ماده‌ی ۱۴ نیز که به عنوان آن «سعی در سازش» است؛ شورا را مکلف کرده است تا در تمامی اختلافات مرجوعه، سعی کند موضوع را به صلح و سازش خاتمه دهد.[۲]نکته ی قابل توجه در این ماده آن است که برای توافق‌هایی که در نتیجه فرایند صلح و سازش شورا حاصل می‌شود، نوعی تضمین اجرا مقرر شده است تا این توافق‌ها بلااثر باقی نمانند. آنچه خوشبختانه در اصل آیین‌نامه مذکور ایرادهای اساسی‌ای که بر خانه‌های انصاف و شوراهای داوری وارد بود (صلاحیت رسیدگی قضایی این شوراها) وجود نداشت، ولی متاسفانه در اصلاحیه ی این آیین نامه دو بند به ماده‌ی ۷ اضافه شد[۳] که مطابق آن رسیدگی برخی از جرایم در صلاحیت این شورا قرار گرفت و نقطه‌ی ضعفی که در خانه‌های انصاف و شوراهای داوری وجود داشت، در این آیین‌نامه راه یافت. علاوه بر ایرادات اساسی وارد بر این دو بند و خلاف قانون اساسی بودن آنها،[۴]با مراجعه به صورت جلسه‌ی مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی (جلسه‌ی ۳۳۸- ۱۳۷۸/۹/۷) معلوم می‌شود که هنگام تصویب ماده‌ی ۱۸۹ قانون برنامه‌ی سوم توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در مجلس وظیفه‌ی این شوراها «حل و فصل اختلافات» و «صلح و سازش» بین افراد عنوان می‌شده و سخنی از رسیدی به جرایم در میان نبوده

۱- حدود صلاحیت: شورا در موارد ذیل صالح به رسیدگی می‌باشد:

مذاکره به منظور ایجاد سازش بین طرفین در کلیه امور مدنی و همچنین امور جزایی که رسیدگی به آن منوط به شکایت شاکی خصوصی بوده و با گذشت وی تعقیب موقوف می‌گردد.

حل و فصل دعاوی و شکایات مطروحه با رعایت مراتب ذیل: . . .

ب: امور کیفری

مراقبت در حفظ آثار جرم وجلوگیری از فرار متهم در جرایم مشهود از طریق اعلام فوری به نزدیکترین مرجع قضایی یا ماموران انتظامی.

۲- «ماده ی ۱۴: سعی در سازش

شورا مکلف است در کلیه اختلافات مرجوعه سعی و تلاش نماید تا موضوع به صورت سازش خاتمه یابد، در صورت حصول سازش، موضوع سازش و شرایط آن به ترتیبی که واقع شده در صورت مجلس نوشته و این صورت مجلس به امضای اعضای شورا و طرفین می‌رسد، مفاد سازشنامه که به ترتیب فوق تنظیم می‌شود نسبت به طرفین و وراث و قایم مقام قانونی آنان نافذ و معتبر است و در صورت لزوم مانند احکام دادگاههای دادگستری به موقع اجرا گذاشته می‌شود.

۳- «رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها حداکثر تا پنج میلیون (۵۰۰۰۰۰۰) ریال جزای نقدی است و یا جمع مجازات قانونی حبس و جزای نقدی پس از تبدیل حبس به جزای نقدی تا پنج میلیون (۵۰۰۰۰۰۰) ریال می گردد.

۴- این دو بند با اصول ۳۶، ۶۱ و ۱۵۹ قانون اساسی مغایرت دارد و مطابق اصل ۱۷۰ همین قانون هر کسی می تواند ابطال این گونه مقررات را از دیوان عدالت اداری تقا کند.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

است. (همان، ۲۴۴) با توجه به اینکه شورا صلاحیت صدور مجازات‌هایی چون جزای نقدی تا پنج میلیون ریال را دارد و از طرفی با توجه به اینکه طبق بند ۱ ماده ی ۱۰ آیین‌نامه [۱] در یک حکم کلی، رسیدگی در شوراها را تابع تشریفات آیین دادرسی ندانسته است و علاوه بر آن، تشخیص اینکه رأی قابل تجدیدنظر باشد یا نه در صلاحیت خود شورا است؛ حقوق طرفین به شدت در معرض تضییع قرار دارد. در واقع می‌توان گفت که اصول دادرسی عادلانه در این شوراها رعایت نمی‌شود. زیرا نه حق دفاعی متهم که عبارت از حق استفاده از وکیل است، به صراحت مقرر شده؛ نه حق پژوهش خواهی محکوم علیه رعایت گردیده؛ و نه حق رسیدگی در حضور قاضی متخصص برای افراد وجود دارد. یکی دیگر از ایراداتی که نسبت به آیین‌نامه وارد می‌باشد آن است که در زمانی که شورا به عملکرد اصل خود یعنی تلاش برای برقراری صلح و سازش عمل می‌کند، ممکن است حقوق بزه‌دیده مورد لطمه واقع گردد. توضیح آنکه چنانچه بیشتر نیز گفته شد، یکی از اصول اساسی عدالت ترمیمی و فرایند آن، اختیاری بودن مشارکت طرفین است و هرگاه طرفین بخواهند که از ادامه‌ی فرایند صرف‌نظر کنند؛ این فرصا باید برای آنها فراهم شود. حال آنکه در این آیین‌نامه این مطلب به هیچ وجه مدنظر نبوده است. از نکات مثبت این آیین‌نامه نیز آن است که هنگام احصای شرایط عضویت در شورا، سواد و آشنایی نسبی با موازین فقهی و مقررات کنونی را ذکر کرده است و فارغ التحصیلان رشته‌های حقوق را در اولویت قرار داده است. دیگر آنکه این آیین‌نامه در بند ۵ ماده‌ی ۱ به آموزش اعضای شورا توسط قوه‌ی قضاییه اشاره کرده است و از آنجایی که اعضای شورا، ممکن است فاقد سواد حقوقی کافی و مهمتر از آن اطلاعات راجع به میانجی‌گری باشند، این آموزش می‌تواند تا حدودی جبران کننده ی ایراداتی باشد که در بالا ذکر شد. در قانون آیین دادرسی کیفری در بحث عدالت ترمیمی و ایجاد صلح و سازش خارج از نهاد دادسرا می‌توان به ماده ۸۴ به انجام میانیگری در مؤسسات عام‌المنفعه موضوع بند (ج) ماده (۸۱) این قانون و ترتیب میانجی‌گری و شخص یا اشخاصی که برای میانجی‌گری انتخاب می‌شوند، موضوع ماده (۸۲) این قانون به موجب آیین‌نامه‌ای است که ظرف سه ماه از تاریخ لازم‌الاجراء شدن این قانون توسط وزیر دادگستری تهیه می‌شود و پس از تأیید رییس قوه قضاییه به تصویب هیأت‌وزیران می‌رسد. در همین راستا می‌توان اذعان داشت که موسسات عام‌المنفعه می‌تواند به عنوان نهادی خارج از دادسرا به و تحت نظر آن به میانجی‌گری کیفری بپردازد. نکته‌ی دیگر آن است که در این نوع میانجی‌گری نظارت قضایی کاملاً وجود دارد و میانجی‌گر باید نتیجه‌ی اقدام خود چه سازش و چه عدم آن را به اطلاع مرجع قضایی برساند و این مرجع هم با توجه به نتیجه‌ی حاصله، یا تعقیب را موقوف می‌کند و یا به ادامه‌ی دادرسی یا تعقیب می‌پردازد. این امر خود می‌تواند تضمین خوبی برای توافق‌های حاصل از میانجی‌گری باشد و بزه دیده، مطمئن باشد که توافقی که بزهکار در جریان فرایند ترمیمی به او تعهد کرده است را اجرا خواهد کرد.

۱- «ماده ی ۱۰: رسیدگی در شورا تابع تشریفات آیین دادرسی نبوده و شورا به طریق مقتضی طرفین را دعوت نموده و اظهارات و مدافعان آنان را استماع و خلاصه ای از آن را صورت مجلس و به امضای طرفین رساند.»

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

نتیجه گیری:

ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که باید کمترین هزینه و بیشترین فایده را از نظم حقوقی داشته باشیم. عدالت ترمیمی که چند سالی است وارد ادبیات حقوقی نوین شده است، به دنبال جبران ضرر و زیان وارده به بزه‌دیده و اصلاح و درمان بزهکار است. بزهکار را نباید فقط با سیاست قضایی کیفری نگاه کنیم و طوری نباشد که در انتهای کیفر، بزهکار از جامعه فاصله بگیرد و به کیفر جدید روی بیاورد. در عدالت ترمیمی سه ضلع بزه دیده، بزهکار و جامعه محلی برای رسیدن به صلح و سازش اقدام می کنند درحقوق ایران نیز وضعیت بر همین منوال است و زمانی که هنوز عدالت کیفری رسمی شکل نگرفته بود، مردم دعاوی خود را بین خودشان حل‌وفصل می‌کردند. البته جای هیچ شک و تردیدی نیست که مرجع تظلم خواهی نظام دادگستری است اما در وضعیتی که مردمان نگاه انتقام‌گیرانه ندارند می‌توان از ظرفیت عدالت ترمیمی استفاده کرد. در آئین دادرسی کیفری شکلی جدید نیز همین نگاه پذیرفته شده است. در قانون جدید آیین دادرسی کیفری در ماده۸۲ در خصوص جرایم تعزیری قابل گذشت و جرایم غیرقابل گذشت درجه ۶ تا۸ پذیرفته شده است. مشروط بر اینکه مجازات آنها قابل تعلیق باشد. این امر موجب می‌شود متهمان و کسانی که برای اولین بار مرتکب جرم می‌شوند از برچسب مجرمانه رهایی یابند و در دادسرا در صورت فقدان شاکی خصوصی و یا گذشت او با هم توافق کنند و دیگر مسئله به دادگاه کشیده نشود و زمینه برای برگشت او به جامعه فراهم شود و همچنین باعث کاهش پرونده‌های کیفری می‌شود و در مورد بزه‌دیده باعث می‌شود سریعتر به خواسته خود برسد و خساراتش جبران گردد.

پیشنهادات

پیشنهاد می‌گردد در دستگاه‌های اجرایی از ظرفیت عدالت ترمیمی جهت حل‌وفصل انواع شکایات، دعاوی و. . . استفاده گردد. بهتر است که این امر در حدود مشخص و مورد تایید قانون‌گذار به صورت کاملا شفاف در مقررات آیین دادرسی کیفری گنجانده شود.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]

فهرست منابع و مآخذ

ـ بریث ویت، جان، عدالت ترمیمی، ترجمه مهرداد رایجیان اصلی، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۴۳، ۱۳۸۵.

ـ خالقی، علی، شوراهای حل اختلاف: گامی بلند ولی متزلزل، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۳۷، ۱۳۸۲.

شهری، غلامرضا و ستوده جهرمی، سروش، نظریه‌های اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضاییه در زمینه مسائل کیفری، چاپ دوم، ۱۳۷۷.

ـ شیری، عباس، پارادایم های عدالت کیفری: عدالت سزادهنده و عدالت ترمیمی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۷۴، زمستان، ۱۳۸۵.

ـ عباسی، حسین، افق‌های نوین عدالت ترمیمی در میانجی‌گری کیفری، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشور، ۱۳۸۲.

ـ غلامی، حسین، در؛ علوم جنایی (مجموعه مقالات در تجلیل از استاد دکتر محمد آشوری)، چاپ سوم، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۹.

ـ غلامی، حسین، عدالت ترمیمی، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۵.

ـ محمدزاده اصل، حیدر، داوری در حقوق ایران، تهران: ققنوس، ۱۳۷۹.

ـ معاونت آموزش و تحقیقات قوه‌ی قضاییه، مجموعه‌ی بخشنامه‌های قوه قضاییه، تهران، ۱۳۸۲.

ـ نجفی ابرندآبادی، علی حسین، جزوه مختصر جرم‌شناسی (خلاصه مباحث جرم‌شناسی)، گردآوری شده توسط مجتبی جعفری، ۱۳۸۷.

__ Sylvester, Douglas J. (1996), Myth in Restorative Justice History, Utah Law Review, pp. 471- 499

__ Weitekamp, E, (1991), the history of restorative justice, criminal justice press.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-19]